

بررسی مناسبات خاقانی و شاعران اصفهانی

از مباحث بسیار شیرین و سودمند ادب پارسی، بررسی روابط و مناسبات شاعران و گویندگان ایرانی در ادوار گذشته است. این روابط از هر گونه ای که باشد مبین اوضاع و احوال اجتماعی و اخلاقی و بویژه روشنگر تعصبات دینی و عصبیتهای محلی و خصوصیات فطری مردم نواحی مختلف ایران در قرون و اعصار پیشین است که هر چند گاه به نوعی در شؤون حیات معنوی و فرهنگی و ادبی اهالی این سامان متجلی بوده و از اینرو بحث مزبور حائز اهمیت فراوان است و برای دانش پژوهان و ارباب بصیرت نیز از جهات گوناگون آینه عبرت تواند بود.

مناسبات خاقانی شروانی و شاعران اصفهانی را که سر انجام به هجوهای ناپسند نسبت به وی و مجیرالدین بیلقانی، عامل اصلی این فتنه انجامید می توان از نوع عصبیتهای محلی دانست که در تاریخ ادبی و اجتماعی ایران بی سابقه نبوده است مانند هجو فتوحی مروزی از بلخ و دیگر شهرهای خراسان و شهرت آن بنام انوری که موجب شورش اهل بلخ بروی گردید (۱)

۱- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح الله صفا، ج ۲، ۱۳۳۹، ص ۱۳۴ - ۱۳۵ و ۶۶۰ - ۶۶۲؛ ایضاً مجمع الفصحاء هدایت، بتصحیح دکتر مظاهر مصفا، ج ۲، ص ۹۳۰؛ ایضاً سخن و سخنوران بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۰، ص ۳۴۰ - ۳۴۱

ماجرای خاقانی با گویندگان اصفهانی در فرن ششم هجری نیز از جهاتی مشابه وضع انوری و مردم بلخ است زیرا که انوری در قصیده معروف خود به مطلع: ای مسلمانان فغان از دور چرخ چنبری / وز نفاق تیر و قصد ماه و سیر مشتری هجو بلخ را بر خود تهمت دانسته و با سرودن اشعاری مناسب به رفع این افترا که به دروغ و از روی حسد بر وی بسته بودند، پرداخته در آنجا که گفته است:

خیر خیرم کرد صاحب تهمت اندر هجو بلخ / تا همی گویند کافر نعمت آمد انوری ..!!
 هجو گویم بلخ را؟ هیات، یارب زینهار! / خود توان گفتن که ز نگارست زر جعفری؟
 بالله از بر من توان بستن به مسمار قضا / جنس این بد سیرتی یا نوع این بد گوهری...
 باز دان آخر کلام من ز منحول حسود / فرق کن نقش الهی را ز نقش آزی
 خاک پای اهل بلخم کز مقام شهرشان

هست بر اقران خویشم هم سری هم سروری (۱)
 و خاقانی شاعر نامدار آذربایجان نیز که در عهد خویش بحق پادشاه اقلیم سخن بود (۲) در قصیده بلندی که از امهات قصاید اوست با ردیف « اصفهان » به مطلع: نکهت حوراست یا هوای صفاهان / جهت جوزاست یا لقای صفاهان از هجای اصفهان که بوی نسبت داده بودند و بنا به مندرجات تذکره ها و فحوای ایاتی از همین قصیده، گوینده اصلی آن مجیرالدین ییلقانی بنا کرد کافر نعمت او بوده است، تبری بسته و چنین سروده:

دولت و ملت دو گانه زاد چو جوزا / مادر بخت یگانه زای صفاهان ...

۱ - دیوان انوری، با اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، ج ۱، ۱۳۳۷، ص ۴۶۹-۴۷۵

۲ - مقتبس از مطلع قصیده ای است که خاقانی در مفاخره سروده:

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا / در جهان ملک سخنرانی مسلم شد مرا

(دیوان خاقانی، بتصحیح دکتر سجادی، ص ۱۷)

خاک صفاهان نهال پرورد سدره است
 مدت سی سال هست کز سر اخلاص
 دیو رجیم (۱) آنکه بود دزد بیانم
 او به قیامت سپید روی نخیزد
 اهل صفاهان مرا بدی ز چه گویند
 جرم ز شاگرد پس عتاب بر استاد
 سدره توحید منتهای صفاهان ...
 زنده چنین داشتیم وفای صفاهان ...
 کردم طغیان زد از هجای صفاهان
 زانکه سیه بست بر قفای صفاهان
 من چه خطا کرده ام بجای صفاهان ...
 اینست بد استاد از صدقای صفاهان (۲)

داستان هجو مجیر از اصفهان و مردم آن سامان و مهاجرات گویندگان
 اصفهانی مانند جمال الدین محمد بن عبدالرزاق و شرف الدین شفروه (۳) از وی

۱ - رجیم قلب مجیر است و خاقانی در این قصیده هجای اصفهان را به شاگردش
 مجبر که از او به « دیو رجیم » تعبیر کرده نسبت داده است .

۲ - دیوان خاقانی ، بتصحیح دکتر ضیاء الدین سجادی ، ص ۳۵۶

۳ - « ... در باب معنی کلمه شفروه و تلفظ آن تذکره نویسان فارسی اختلاف کرده
 و حتی بعضی آنرا نام دهی از دهات اصفهان شمرده اند ... و شبهه ای نیست که
 (شفروه) چنانکه مؤلف کتاب الجواهر المضمیثه گفته ... لقب خانوادگی اعضای این
 خاندان بوده ... (و) این کلمه شکل دیگری است از شبروه منسوب به صفت مرکب
 شبرو که مؤلف الجواهر المضمیثه آنرا بصورت « شوروه » نیز ضبط کرده است ... لفظ
 شبرو را در فرهنگهای فارسی هم بمعنی دزد و طراری که در شب در پی این اعمال رود
 گرفته اند و هم بمعنی کسی که در دل شب با خدای خود براز و نیاز و عبادت مشغول باشد .
 عماد الدین اخصیکتی در معنی اول گوید :
 ای شب طره ترا نور جمال تو سحر
 شبرو کوی عشق را شرم رخ تو پرده در
 حافظ می فرماید :

گفتم که بر خیالت راه نظر بیندم
 گفتا که شبرو است او از راه دیگر آید

..... مشهورترین فرد مبرز این خاندان شاعر مشهور زبان فارسی شرف الدین
 عبد المؤمن شفروه است ... صاحب کتاب (الجواهر) المضمیثه ... وی را چنین معرفی
 مینماید : عبد المؤمن بن هبة الله بن محمد بن هبة الله بن حمزه معروف بشفروه واعظ ، در
 سال ۶۰۹ هجری بمشق آمد و در آنجا بوعظ و تذکار پرداخت و از او نوادری نیکو منقول
 است ... « مجله یادگار ، عباس اقبال ، سال پنجم ، شماره ششم وهفتم ، بهمن و اسفند
 ۱۳۲۲ ، ص ۱۰۹-۱۱۱

و استاد او خاقانی ، که در کتب تذکره و تراجم احوال و برخی مأخذ معتبر و همچنین دواوین بعضی از همین شاعران آمده (۱) و ما آنرا از نوع عصبیتهای محلی دانستیم ، مشهور تر از آنست که در اینجا به تفصیل نیازی داشته باشد خاصه آنکه نقل آنها به جهت رکاکت الفاظ و بذائت لسان شایسته و سزاوار هم نیست . همینقدر لازم است اشارت کنیم که مجیر در حدود سال ۵۵۱ یا ۵۵۲ به اصفهان سفر کرده و اهل آن دیار ظاهراً « پروای او نکرده اند و بدین- جهت او نیز بر عادت شعرای زود رنج قرن ششم زبان هجو گشاده و آتش کینه سخن سرایان آن بوم را بر افروخته و زبانه آن به خاقانی نیز رسیده . . . » (۲) از ما آخدموجود چنین برمی آید که خاقانی در این ماجری بی گناه بوده و به مصداق: واحدة بواحدة والبادی اظلم (۳) باید مجیرالدین را مقصر اصلی و آتش افروز قتنه مزبور دانست مخصوصاً که علاوه بر سابقه مهاجرت و کفران و ناسپاسی او در حق استادش خاقانی (۴) که بحثی جدا گانه و بسی عبرت آمیز است، در هجوم مردم اصفهان نیز دمنه و اربای خاقانی را به میان کشیده و خود مصداق این رباعی گردیده است: صد حیل و صد رنگ در آمیخته ای / وانکه ز میان کار بگریخته ای / باران دو صد ساله فرو نشاند / این گرد بلا را که تو انگیخته ای / نکته جالب توجه اینکه مجیر در اشعار خود از زهد و قناعت و گوشه گیری دم می زده و « . . . این زهد شگفت که در مقام وصف از زهد بایزید و بوالحسن

- ۱ - رجوع شود به تذکره دولتشاه و آتشکده و مجمع الفصحاء و غیره ؛ ایضاً سخن و سخنوران استاد فروزانفر و دیوان خاقانی و جمال الدین اصفهانی . . .
- ۲ - سخن و سخنوران ص ۵۸۶
- ۳ - چهار مقاله ، نظامی عروضی ، چاپ ششم ، ۱۳۴۱ ص ۲۱
- ۴ - رجوع شود به مقدمه دیوان شمال الدین اصفهانی به قلم مرحوم وحید دستگردی ص ۵ - و ؛ ایضاً تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر صفا ، ج ۲ ، ص ۷۸۱ و سخن و سخنوران ، ص ۵۸۸ - ۵۸۹ و ۶۴۰ . شگفت آنکه خاقانی نیز نسبت به استاد و ولینعت خود ابوالعلاء گنجوی نابخردانه همین بی حرمتی و ناسپاسی را روا داشته است .

خرقانی کم نمی آید با مهاجات شعرا نیز بهیچ روی سازش ندارد...» (۱) و اما شرف الدین شفروه که بقول صاحب کتاب الجواهر المزیئه اصلا به و غظ اشتغال داشته (۲) و به درخواست ظهیر الدین احمد بن محمود بن علی خوئی از اقطاب و اولیاء الله، کتاب اطباق الذهب را در مقابل اطواق الذهب زمخشری در پند و موعظه تألیف کرده است (۳) اگرچه شاعری را دون شأن و مقام علمی و معنوی خویش دانسته (۴) لیکن در این فن دستی داشته و برخلاف انتظار از آن سوء استفاده کرده و بی جهت در مهاجات مزبور شرکت جسته و مجیر را « اهاجی ریکه...» (۵) گفته است و این امر با جنبه های اخلاقی و فضائل معنوی که از وی نقل کرده اند سخت منافات دارد (۶) و کاملاً پیداست که این واعظ غیر متعظ در بیان مطالب مستهجن و دور از تقوی و فضیلت گرفتار حمیت و عصبیت محلی شده است به خصوص که دولتشاه از غایت رکاکت از ذکر آنها تن زده و نوشته است: «ایراد این هجویات مناسب این کتاب نیامد...» (۷)

۱ - سخن و سخنوران ص ۵۸۴

۲ - مجله یادگار، عباس اقبال، سال پنجم شماره ششم و هفتم، ۱۳۲۷ ص ۱۱۰-۱۱۱

بقل از الجواهر المزیئه ج ۱ ص ۳۳۲.

۳ - لباب الالباب، بتصحیح استاد سعید نفیسی، ۱۳۳۵، ص ۶۴۶؛ آتشکده آذر،

بتصحیح حسن سادات ناصری، بخش سوم، ۱۳۴۰ ص ۹۴۸؛ تاریخ ادبیات در ایران،

ج ۲، ص ۷۴۰؛ مجله یادگار سال پنجم، ص ۱۰۹-۱۱۱

۴ - خود او در این باب می گوید:

صاحبها از مهر و شوق شعری گوید رهی

لیک چون در هر فنون علم دارم دستها چشم دارم کز حساب شاعرانم شمیری

(مجله یادگار، سال پنجم ص ۱۱۱)

۵ و ۷ - تذکره دولتشاه، بسعی و اهتمام ادوارد برون، ۱۳۱۸ هجری، طبع لیدن،

ص ۷۰-۷۱. فقط دولتشاه یک رباعی از هجویات شرف الدین نقل کرده است.

۶ - در منتخب تذکره خلاصه الاشعار و زبدة الافکار تقی الدین کاشی در باره وی

چنین آمده: شرف الدین شفروه در عهد خویش سر دفتر شعرا و پیشوای افاضل بوده...

و با وجود کمال فضیلت، در شاعری مرتبه عالی دارد...، لباب الالباب ص ۴۶۵

تعلیقات سعید نفیسی. صاحب آتشکده نیز آورده است: «شاهد بر فضیلتش رساله اطباق الذهب

کافیست که در مقابل اطواق الذهب زمخشری مشتمل بر صد کلمه در پند و موعظه... نوشته...»

و جمال الدین اصفهانی نیز که سخن در زهد و ترك بسیاری گوید و خلق را به نعیم اخروی می خواند (۱) مانند شرف الدین از این معنی بر کنار نمانده و به حمایت از زاد بوم و یارودیار خویش علاوه بر آنکه زبان به هجو مجیر گشوده، استاد او خاقانی را نیز که در این واقعه بی گناه می نموده و در مهاجرات اصفهان و اهل آن ناقه و جملی نداشته بی موجهی به باد دشنام و ناسزا گرفته (۲) و اینجاست که قول بعضی از ناقدان را که گفته اند: «... او در وعظ و نصیحت رویه ظاهر بینان را پیروی کرده و از طریقه ارباب تحقیق بر کنار بوده» (۳) و «... مانند بسیاری از شاعران او آخر قرن ششم به سنائی و تقلید از وی در مواعظ و حکم علاقه وافر نشان داده و ورود او در این مبحث هم تنها جنبه تقلید و تظاهر دارد نه بیان احوالی که در شاعر بزرگوار غزنه می بینم...» (۴) تا حدی به حقیقت مقرون توان دانست، مخصوصاً که در قصیده معروف خویش به مطلع: کیست که پیغام من به شهر شروان برد؟

يك سخن از من بدان مرد سخندان برد
 که در طعن و تعریض بر خاقانی سروده به تناقض گوئیهای شگفت آمیز پرداخته
 است چنانکه در آغاز قصیده ویرا مورد نکوهش قرار داده و بی مایه و کم فضل
 خوانده و گفته است:

کسی بدین مایه علم دعوی دانش کند کسی بدین قدر شعر نام بزرگان برد؟!
 مرد نماند از عراق فضل نماند از جهان که دعوی چون تویی سرسوی کیوان برد؟!
 رتال جامع علوم انسانی

۱ - سخن و سخنوران ص ۵۵۰

۲ - رجوع شود به قطعه ای که به مطلع زیر سروده است:

هجومی گویی ای مجبرك هان تا ترا زین هجا به جان چه رسد

(دیوان جمال الدین اصفهانی، بتصحیح وحید دستگردی ص ۴۰۰ و مقدمه آن ص ۵۰)

۳ - سخن و سخنوران ص ۵۵۱

۴ - تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۷۳۳

و آنگاه بعد از خود ستائشها، بی هیچ دلیل منطقی هم خود و هم خاقانی را با الفاظی رکیک به نادانی و حماقت منسوب داشته و سپس در پایان قصیده خط بطلان بر هر چه گفته کشیده و در مدح خاقانی چنین سروده:

فلک ز الفاظ نو زیور عالم دهد خرد ز اشعار توحجت و برهان برد...
بندگی تو خرد از دل و ازجان کند غاشیه تو ملک از بن دندان برد...
فضل تو پاینده باد صیت تو پوینده باد

که از وجود تو فضل رزق و سامان برد (۱)

و لذا چنانکه در احوال وی نوشته اند: «... علوم برهانی اگر هم آموخته باشد در مغز وی چندان مؤثر نیفتاده... و در نتیجه برخی مضامین اشعارش پایه متین ندارد و وجهه استدلالی آن سب و ناستوار است» (۲)

بنظر من بنده این سستی و ناستواری استدلال را در توجیه غیر موجهی که برای هجویات خویش کرده است به خوبی توان یافت زیرا با تصریح و استناد به یکی از آیات قرآن مجید هجو را تنها در مورد کسی که حقی از وی ضایع گردانیده جایز شمرده است در آنجا که گفته:

اگر در شعر من زین پس یکی بیت هجا بینی

مرا معذور باید داشت چون آن بیت می خوانی

روا باشد هجای آنکه حق من کند ضایع

بخوان ان لا یحب الله اگر قرآن همی دانی (۳)

و حال آنکه بحکم همین استدلال، بویژه نص صریح آیت مزبور، هجو خاقانی

۱ - دیوان جمال الدین محمد بن عبدالرزاق، بتصحیح وحید دستگردی، ص ۸۵ - ۸۸

۲ - سخن و سخنوران، ص ۵۵۰

۳ - دیوان جمال الدین محمد بن عبدالرزاق، ص ۴۲۵. در مصراع آخر اشاره کرده

است به آیه ۱۴۸ از سوره ۴ (نساء): لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم
وكان الله سمیعاً علیماً.

بی سابقه اسائه ادب و ظلم از جانب او روا نبوده است، خاصه آنکه شاعر مزبور چنانکه از این پیش اشارت رفت، خود به صراحت هرچه تمامتر منکر هجای اصفهان و اهل آن سامان بوده است.

اما باید دانست که این گوینده نامدار آذربایجانی به جهت وسعت معلومات و احاطه بر اسالیب و فنون سخنوری و قوت طبع و قریحه سرشار و استعداد شگرف در بکار بردن اصطلاحات گوناگون علوم زمان خویش و ابداع ترکیبات و مضامین نو و سرودن قصاید بلند و مفصل با ردیفها و قوافی مشکل، از شاعران بی نظیر و بزرگ عهد خویش بوده و معاصرانش «... وی را فیلسوف و آبت حق می خوانده اند و او نیز خود را دبیر و مفسر و ادیب (۱) و در شعر عربی همپایه حسان و برتر از لیبید و بحتری (۲) و در نثر بهتر از جاحظ و در شعر پارسی بالاتر از رودکی و عنصری و سنائی (۳) و معزی (می شمرده) و آنان را ریزه خور خوان خویش (می پنداشنه) است...» (۴) و بی گمان گرفتار يك نوع عجب و پندار و کبریای ذاتی بوده که بحث آن فعلا از موضوع سخن ما بیرون است. همین قدر کافیست اشارت کنیم که خاقانی حتی پدر درودگر خود را

۱ - در قطعه ای که خاقانی در تعریض بر عنصری سروده گفته است :

ادیب و دبیر و مفسر نبود نه سحبان بعرف زبان عنصری (دیوان خاقانی ص ۹۲۷)

۲ - در این باره چنین آورده :

گرچه بدست پیش ازین درعرب و عجم روان شعر شهید و رودکی نظم لیبید و بحتری در صفت یگانگی آن صف چارگانه را بنده سه ضربه می دهد در دوزبان شاعری (ص ۴۲۵)

۳ - رجوع شود به قطعه ای که بمطلع زیر سروده :

چون زمان عهد سنائی در نوشت آسمان چون من سخن گستر بزاد (ص ۸۵۸)

۴ - در بیتی گفته : شاعر مطلق منم خوان معانی مراست

ریزه خور خوان من عنصری و رودکی (ص ۹۲۷)

رجوع شود به سخن و سخنوران ص ۶۱۹ - ۶۲۰

از لحاظ علم و هنر از نوح پیامبر (ع) هم بالاتر دانسته است در آنجا که گفته:
یوسف نجار کیست نوح دروگر که بود؟ تا ز هنر دم زنند بر در امکان او
نوح نه بس علم داشت گر پدر من بدی قنطره بستنی به علم بر سر طوفان او (۱)
و نسبت به بعضی از شاعران بالحنی استهزاء آمیز سخن گفته چنانکه از معزی
به تجنیسی نا روا یاد کرده و در باره او چنین آورده:

با شعر من حدیث معزی فرو گذار کاین ره سوی کمال برد آن بسوی نقص
چون نیشه (۲) ضمیر من آوا دهد برون

جان معزی آنجا معزی (۳) کشد برقص (۴)

باید دانست برخی از فضلا و ارباب ذوق بی جهت کوشیده اند که این دست
اشعار خاقانی را توجیه نمایند و در همین باب نوشته اند: «قصائد و قطعاتی که
در باره فضل و کمال خود سروده است... در مقام دفاع و جواب به منافسان
و حسد ورزان گفته شده...» (۵) و حال آنکه این توجیه چنانکه با ذکر
شواهد فراوان ملاحظه گردید در همه موارد صادق نیست و علی التحقیق گاهی
نیز همین خود ستائیهای بی مورد و زیاده از حد، خشم و حسد دیگران را نسبت
به وی برمی انگیزخته است. گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

باری با همه این خصوصیات که در احوال و اخلاق خاقانی توان یافت
واقعاً از عجایب است که وی در قبال مهاجرات شیعی شاعران اصفهانی یک نوع

۱ - دیوان خاقانی ص ۳۶۵. باید دانست که خاقانی علی رغم این مدح مبالغه آمیز
با کمال تأسف جای دیگر به ذم پدر پرداخته و ما به مناسبت بدان اشارت خواهیم کرد.

۲ - «نیشه: یعنی نبی کوچک که شبانان نوازند...» پاورقی ص ۸۹۶ دیوان خاقانی،
به قلم دکتر ضیاء الدین سجادی

۳ - معز یعنی بز

۴ - دیوان خاقانی، ص ۸۹۶

۵ - شاعری دیر آشنا، علی دشتی، ص ۲۳۳

سلامت نفس و کرامت و بزرگواری خاصی از خود نموده است و از این رهگذر علاوه بر اثبات بی گناهی و برائت ساحت خویش ، بر خلاف سیره معمول که غالباً معامله بمثل می نموده (۱) تا آنجا که نسبت به استاد و ولینعمت خود ابوالعلاء گنجوی (۲) و حتی پدر خویش (۳) از هجو و هتک حرمت و بی وفائی فروگذار نمی کرده - در مورد مزبور بدی را به نیکی جزاداده و سر انجام از این داوری سر بلند بیرون آمده چنانکه در قصیده معروف خود با ردیف « اصفهان » در همین باره گفته است :

داد صفاهان ز ابتدام کدورت گر چه صفا باشد ابتدای صفاهان
سیب صفاهان الف فرود در اول تا خورم آسیب جانگرای صفاهان

۱ - ایضاً شاعری دیر آشنا، ص ۲۲۱ - ۲۳۳

۲ - مقدمه دیوان خاقانی ، بتصحیح دکتر سجادی ، ص چهل و هفت ؛ ایضاً سخن و سخنوران ، ص ۶۳۹ - ۶۴۰ و تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ ، ص ۷۸۱ . . .

۳ - چنانکه قبلاً ذکر شد با آنکه خاقانی گاه از علم و هنر پدر به نیکی یاد کرده اما در قطعه ای که ذیلاً درج می شود به ذمی ناروا از وی پرداخته و گفته است :

زین خام فلنبان پدری دارم	کز آتش آفرید جهاندارش
همزاد بوده آزر نمودش	استاد بوده یوسف نجارش
هم طبع او چوتیشه تراشده	هم خوی او برنده چومشارش..
نقرس گرفته پای گران سیرش	اصلع شده دماغ سبکسارش..
با آنکه بهترین خلف دهرم	آید زفضل و فطنت من عارش
کای کاش جولهستی خاقانی	تا این سخنوری نبدی کارش
با اینهمه که سوخته و پخته است	جان و دلم ز خامی گفتارش
او نایب خداست برزق من	یارب ز نائبات نگهدارش (ص ۸۹۲)

و این دعا در بیت آخر بعد از آنهمه مذمت سخت جالب افتاده است

گرچه صفاهان جزای من به بدی کرد هم به نکوئی کنم جزای صفاهان (۱)
 چنانکه در مقدمهٔ این مقاله اشارت رفت بحث و تحقیق در علل و اسباب
 ناسازگاریها و اختلافات شاعران سلف که احیاناً بر اثر مفاخره و محاسده به
 مهاجرات و مناسباتی نا پسند از این دست انجامیده و در دواوین آنان راه یافته علاوه
 بر فوائد ادبی، مبین نابسامانیهای زندگی صوری و معنوی مردم ایران زمین در
 ادوار پیشین نیز هست و از اینرو برای دیگر پژوهندگان و طالبان که در آثار
 پیشینگان به جهات و جنبه های اخلاقی و اجتماعی و تاریخی نظر دارند بسیار سودمند
 تواند بود، بقول بیهقی «فایده... حکایات و سیر گذشته این است که آنرا بتدریج
 برخوانند و آنچه بیاید و بکار آید بردارند...» (۲)

۱ - دیوان خاقانی، ص ۳۵۷

۲ - تاریخ بیهقی، بتصحیح دکتر علی اکبر فیاض، دانشگاه مشهد، ۱۳۵۰، ص ۳۹



در باره نویسنده مقاله

امیل سیکار (۱) در سال ۱۹۰۹ در شهر تیر (۲) واقع در کشور فرانسه متولد شد . در سال ۱۹۲۷ با اخذ دیپلم در رشته ادبیات - فلسفه تحصیلات دبیرستانی خود را پایان رسانید . در سال ۱۹۲۹ به اخذ درجه لیسانس در رشته فلسفه و در سال ۱۹۳۰ به اخذ دیپلم تحصیلات عالی در همین رشته و بالاخره در سال ۱۹۴۴ به گذراندن دوره دکترای دولتی با درجه بسیار عالی در ادبیات و علوم انسانی نائل آمد .

امیل سیکار در دوران تحصیل و فعالیت‌های علمی خود جوایز و نشان‌های علمی متعددی کسب کرده است که مهمترین آنها در سالهای ۱۹۳۵، ۱۹۴۴ و ۱۹۵۱ از طرف آکادمی فرانسه و آکادمی علوم اخلاقی و سیاسی این کشور به او اهداء شده است .

وی که از سال ۱۹۳۵ به بعد پستها و مقامات سیاسی و دانشگاهی مهم و متعددی در اختیار داشته است تا کنون هشت جلد کتاب ارزنده و نزدیک به صد مقاله تألیف و منتشر کرده است .

پروفسور سیکار اینک مدیر گروه و استاد کرسی جامعه‌شناسی دانشگاه بر دو است (۳) .

Emile Sicard - ۱

Thiers - ۲

۳ - برای آشنائی بیشتر با آثار پروفسور سیکار رجوع شود به :

- *Travaux et publications de M. Emile Sicard. paris, 1960*

- *Dictionnaire de Sociologie, par Emilio Willems(adaptation française par Armand Guvillier) paris, 1970, p 263*